



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت سبب و سی و پنجم





خانم مہوش



نکاتی از برنامه ۸۶۷ گنج حضور

از حرکت سریع فکرها و تغییر آنها یک تصویر ذهنی به نام من ذهنی در ذهن ایجاد می شود؛ یعنی یک من ساخته شده از فکر و این اولین خودی ست که ما در دوران کودکی با آن آشنا می شویم! و متوجه می شویم که دیگران هم به عنوان من ذهنی یک چنین خودی دارند. هزاران سال بشر فکر می کرده که این من ساخته شده از فکر، من اصلی اش است. برای اولین بار در جهان افرادی مثل گل شکفته شدند یعنی زندگی، خدا، به یک طریقی به آنها نشان داد که این تصویر ذهنی که در مرکزشان است خود اصلی شان نیست. بلکه خود اصلی از جنس خلاء و عدم است؛ بنابراین به انسان های دیگر هم گفتند که فضاگشایی کنید. فضاگشایی یعنی باز کردن فضا در اطراف اتفاق این لحظه که می تواند مرکز انسان را از جسم به عدم تغییر دهد.

کار اصلی ما در این جهان این است که وقتی مرکزمان مادی ست و من ذهنی داریم، آن را از همانیدگی ها پاک کنیم تا مرکزمان عدم شده و به هشیاری حضور، هشیاری نظر زنده شویم. این کار از دست من ذهنی بر نمی آید! بلکه با فضاگشایی های پی در پی و آوردن خود زندگی به مرکزمان امکان پذیر می شود؛ پس نیروی شفا بخش زندگی ما را شفا داده، دوباره بر می گردیم به حالت عدمی که از قبل داشتیم، با این تفاوت که این بار هشیارانه برمی گردیم، این، اصل کار است، خود حقیقی و رسیدن به مقصود است.

وقتی وضعیت‌های بیرونی و حالمان به صورت ذهنی خوب می‌شود، معنی‌اش این نیست که به حضور زنده شده‌ایم، بلکه فقط حال ذهنی ما خوب شده‌است! یعنی در تصورات و عقل من‌ذهنی خود، چیزها، کارها یا فکرهایی را در زنده شدن به خدا موثر می‌دانیم در نتیجه می‌رویم به دنبال ابزارها و وسایل بیرونی که به ما کمک کنند و این‌ها همه از ذهن است، نمی‌توانند به ما کمک کنند؛ بنابراین تنها چیزی که می‌تواند در این راه ما را یاری کند تا تبدیل شویم، تغییر هشیاری است؛ یعنی باید فضا را باز کنیم تا هشیاری جسمی به هشیاری نظر تبدیل شود.

چرا ما از همانیدگی جدید پرهیز می‌کنیم؟

وقتی در اطراف اتفاق این لحظه فضا را گشوده و مرکزمان را عدم می‌کنیم، ذهن ما خاموش می‌شود، هشیاری ما از هشیاری جسمی به هشیاری حضور تغییر کرده و ما را از گذشته و آینده جمع می‌کند، و به این لحظه ابدی می‌آورد. در عین حال دو خاصیت صبر و شکر در ما به وجود آمده، متوجه می‌شویم که همانیدگی داریم و باید صبر کنیم. همین که فضا بازتر می‌شود، از جنس خدا می‌شویم، می‌بینیم که قدرشناس هستیم، شکر می‌کنیم؛ در نهایت متوجه می‌شویم چیزی که به آن تبدیل شده‌ایم را بیشتر دوست داریم؛ بنابراین تصمیم می‌گیریم و متعهد می‌شویم که از همانیدگی‌های جدید پرهیز کنیم.

چرا نمی‌گذاریم خدا به ما کمک کند؟

علتش این است که من ذهنی را خودمان می‌دانیم! ولی رفتارهای من ذهنی و عقل من ذهنی تماماً به ضرر ماست. آن طور که می‌بینیم، نیست! با مطالعه آثار بزرگان و صبر کردن و همین‌طور عملاً زنده شدن به زندگی و باز کردن فضا در درون، زندگی یا خدا خودش را به ما نشان می‌دهد. این که می‌گوییم خداوند از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است، یعنی ما از جنس او هستیم اما با تشخیص‌ها، انتخاب‌ها و تصمیماتی که در من ذهنی می‌گیریم لحظه به لحظه مسئله ایجاد کرده از او دور می‌شویم و در حقیقت نه گفتن به اتفاق این لحظه منشأ مسائل ماست. ما با فضاگشایی پیغام اتفاق این لحظه را می‌فهمیم، از کنارش رد می‌شویم و مسئله نمی‌سازیم؛ در صورتی که با فضابندی، هم قربانی اتفاق این لحظه می‌شویم و هم مسئله درست می‌کنیم و می‌دانیم که مسئله درد ایجاد می‌کند. خشم و ترس به وجود می‌آورد، این‌ها هیجانات مخرب ذهنی هستند که فقط به این علت به وجود می‌آیند که به ما بفهمانند کاری که می‌کنیم و عقلی که در ذهن داریم غلط است.

اگر شما قول می‌دهید عمل می‌کنید، تعهد می‌دهید تعهد را نگه می‌دارید یا فراوانی اندیش هستید یعنی خوشبختی و رفاه را برای خودتان و دیگران روا می‌دارید، پس شما مرکز عدم پیدا کرده‌اید و حقیقتاً دارید به خدا زنده می‌شوید؛ اما اگر این‌ها را با ذهن انجام می‌دهید، می‌گویید: «من روا می‌دارم چون این شخص فامیل یا دوست من است، یک کاری برای من انجام داده، بد نیست او هم به یک نوایی برسد.» شما هنوز من ذهنی دارید.

تقدیر یعنی فضاگشایی و بله گفتن به اتفاق این لحظه، استفاده از عقل فضای گشوده شده که می گوید فقط خدا یا زندگی می داند که هم اکنون چه چیزی به صلاح توست، خودت نمی دانی! بنابراین وقتی فضاگشایی می کنیم و ذهن مان خاموش می شود، خداوند ما را به جاهای خیلی خوب می کشاند. وقتی فضا را می بندیم و از طریق عقل من ذهنی عمل می کنیم، ما را به جهنم دردها می برد. این واضح است و تقریباً همه ما این موضوع را تجربه کرده ایم. من ذهنی شریک خداوند است، می گوید یکی من، یکی هم خدا. اگر متلاشی شود، زندگی ما را فقط خدا اداره می کند، فکر ما به وسیله زندگی انجام می شود؛ در این صورت به خدا ایمان آورده ایم، ایمان آوردن یعنی فضاگشایی کردن؛ بنابراین کسانی که فضا را باز می کنند، از جنس خدا می شوند.

انسان با مرکز همانیده مرتب به کمیابی متوسل می شود. روز به روز زندگی اش تنگ تر، حسودتر و بیچاره تر می شود، ذهنش هیچ موقع از کار نمی افتد! در اثر حرف های ذهنش دائماً دچار مسئله، مانع و دشمن می شود و در نهایت نه تنها خاموش نمی شود بلکه از گرامی داشت خدا که منظور آمدن ما به این جهان است محروم می شود؛

بنابراین پس از درد کشیدن زیاد و تصورات باطل متوجه می شود که راه درست، تسلیم و فضاگشایی است. به محض تسلیم شدن یک دفعه ذهنش خاموش می شود؛ در نتیجه فضای درونش باز شده فراوانی را به صورت مادی و معنوی در زندگی دریافت می کند. صبر با تحمل تفاوت دارد.

تحمل از خصوصیت‌های من‌ذهنی‌ست، بیش‌تر مردم شرایط را تحمل می‌کنند. صبر یعنی در اطراف حرف‌های خشن همسرتان فضا را بیشتر باز کنید تا خود و همسرتان تغییر کنید. اما وقتی تحمل می‌کنید؛ یعنی فشار زیاد شده و فضا را جمع می‌کنید. وقتی تحمل می‌کنید حتی اگر به لفظ هم بگویید من صبر می‌کنم نه! شما دارید تحمل می‌کنید، فشار می‌کشید! انسان در من‌ذهنی له می‌شود، بی‌قرار می‌شود، عقلش کم‌تر شده و بالاخره منفجر می‌شود و واکنش نشان می‌دهد. من‌ذهنی صبر را بلد نیست، ما تا فضا را باز نکنیم نمی‌توانیم مفهوم صبر را درک کنیم! بنابراین اگر کسی فضا را باز نکند و از برکت و خرد آن فضای گشوده شده استفاده نکند، نمی‌تواند در این مسیر معنوی موفق شود.

کسی که صبر دارد فضا را باز می‌کند و منتظر می‌ماند تا تغییر لازم انجام شود؛ بنابراین در مورد تبدیل هم صبر می‌کنیم، می‌دانیم و مطمئن هستیم که خواهیم رسید. ممکن است سال‌ها طول بکشد تا انسان از من‌ذهنی جدا شده زندگی سرمایه‌گذاری شده در همانیدگی‌ها را بیرون بکشد. وقتی که این انرژی آزاد شد، رفته رفته فضای درون انسان باز شده به خدا زنده می‌شود و انعکاس آن در فکر و عملش جاری شده و از عشق، برکت و شادی زندگی همواره برخوردار می‌شود. مولانا می‌گوید: پیشرفت‌تان را با ذهن اندازه نگیرید.

بعضی از افراد پیشرفت و موفقیت‌های خود را با ذهن اندازه می‌گیرند، وقتی حالشان کمی بهتر می‌شود، می‌گویند دیگر کافی ست. برای این که می‌دانند که چگونه هستند! گروهی هم در کارهای مادی پیشرفت می‌کنند، یا به نظر خودشان می‌دانند که چه قدر فضا را باز کرده‌اند، می‌گویند من چه قدر فضا را باز کرده‌ام دیگر کافی ست! پس با ذهن تان، معنویت و زنده شدن به خدا را اندازه نگیرید! زیرا شما نمی‌دانید؛ بنابراین بهترین کار این است که مرتب فضا را باز کنیم و روی خودمان کار کنیم. این که دیگران چه می‌گویند و ما به دیگران چه می‌گوییم و چه ادعاهایی داریم این‌ها همه غلط اندر غلط است و جز ضرر چیز دیگری نخواهد داشت. زندگی هزاران نوع ابزار برای زنده شدن ما می‌تواند درست کند، یکی از آن‌ها همین من‌ذهنی ست. ولی من‌ذهنی و فکر کردن در ذهن برحسب همانیدگی‌ها که همه چیز نیست! این هم یک ابزاری ست برای کمک به ما، برای این که در این جهان زندگی کنیم.

من‌ذهنی نمی‌تواند زندگی را بشناسد ولی ما از آن برای شناخت خدا و اصلمان، برای ایجاد رابطه با انسان‌های دیگر استفاده می‌کنیم. و فهمیدن این که این پدیده، این حادث، این چیزی که تازه ساخته شده و پس از مدتی مخرب می‌شود، خیلی آسان است و اگر شما شخصاً بشناسید دیگر حول و حوش آن نمی‌چرخید و آنصتوا را رعایت می‌کنید. کمتر انسانی می‌تواند به دام دنیا نیفتد و از آن به طور کامل بیرون بیاید. همه ما به دام افتاده و در این دام مانده‌ایم!

بنابراین هر یک از ما باید روی خودمان تمرکز و کار کنیم. نباید این دام‌ها را دست کم بگیریم، البته می‌توانیم به هم کمک کنیم. اتفاقاً این برنامه با ابزارهای ارتباطی می‌تواند سکوی کمک به همه باشد؛ اگر شما بیاید دام خود را توضیح دهید و بگویید که چه طور از آن رها شده‌اید و جزئیات این دام را ما بتوانیم توضیح دهیم، می‌توانیم به همدیگر کمک کنیم، چون گروهی هستیم که می‌خواهیم با شناسایی، از این دام نجات پیدا کنیم، پس با حمایت و اطلاع رسانی، دانش رسانی به همدیگر، می‌توانیم در این راه موفق شویم. یکی از نکات بسیار مهم درس مولانا در این برنامه، کار بی‌مزد بود. یعنی هر یک از ما باید تحقیق کنیم در کدام لحظات، کار ما بی‌مزد محسوب می‌شود؛ زیرا زندگی ما از همین لحظه‌ها تشکیل می‌شود و اگر قرار باشد در این لحظه‌ها کار بی‌مزد انجام دهیم عمرمان تلف شده، کار ما نه پاداش معنوی دارد و نه مادی!

جستن و جدیت را رها کردن، ادامه ندادن و تعهد نداشتن و گه گاهی کار کردن در راه آگاهی، کار بی‌مزد محسوب می‌شود و در مقابل، فضاگشایی، قرین شدن با بینش و آموزش بزرگانی مانند مولانا، تعهد داشتن و جدیتی که ما را به زندگی زنده کند، کار بامزد است. اگر می‌خواهید به دیگران خدمت کنید، فضا را در درون خود باز کنید و هر چه پیش‌تر به زندگی زنده شوید. نه این که فضا را ببندید، من‌ذهنی داشته باشید و بخواهید دیگران را عوض کنید. می‌دانید چه قدر بیگاری و کار بی‌مزد در همین مسیر در جریان است؟ ما من‌ذهنی پر از درد داریم در عین حال می‌خواهیم دیگران را به راه راست هدایت کنیم!

اگر ما صاحب فضیلتی هستیم یا در هنر یا حرفه‌ای مهارت داریم و فکر می‌کنیم از این طریق نسبت به دیگران حس برتری داریم اما خرد زندگی به آن نمی‌ریزد، خوب این هنر، فضیلت یا حرفه به چه درد می‌خورد؟ این‌ها موقعی مفید واقع می‌شوند که ما صاحب خودمان باشیم یعنی با آن هنر، فضیلت یا حرفه همان‌گونه نشویم! که اگر همان‌گونه شویم نبودنش بهتر است؛ برای این که به ما ضرر می‌زند! ما به عنوان انسان یک ریشه بی‌نهایت، یک بی‌فرمی داریم که به زندگی وصل است و چهار بعد ما که فرم، یعنی جامد است، به هم بافته شده جسم، فکر، هیجان و جان‌مان پیدا می‌شوند و روی هم تاثیر می‌گذارند اما تغذیه‌شان از ریشه حضور و فضای باز شده است؛ یعنی چهار بعد ما هشیارانه از فضای یکتایی تغذیه می‌کند.

بنابراین وقتی ما به زندگی زنده شویم چهار بعد ما بهترین حالت ممکن را پیدا می‌کند. اما در صورتی که فضا را ببندیم، منقبض شویم به طوری که انرژی مخرب من‌ذهنی وارد چهار بعد ما شود، آن را فاسد و بیمار می‌کند! سوال‌هایی که آقای شهبازی در برنامه ۸۶۷ گنج حضور مطرح فرمودند:

آیا می‌دانید هر یک از ما مسئولیت داریم و باید بررسی کنیم که حقیقتاً در مرکز ما چه می‌گذرد؟
آیا اگر به مردم چهره زیبا ارائه کنیم و آن‌ها قبول کنند، حقیقتاً ما داریم به مقصود آمدنمان به این جهان جامه عمل می‌پوشانیم؟ یا داریم کار بی‌مزد می‌کنیم؟

مقصود از آمدن ما به این جهان چیست؟
 چرا به مقصود نمی‌رسیم؟ چه کسی گفته هر کسی درد بیشتری دارد، به خدا نزدیک‌تر است؟
 آیا در این لحظه در حالی که من ذهنی داریم می‌توانیم من ذهنی را کوچک کنیم؟ می‌توانیم خشمگین نشویم؟
 آیا می‌دانید موقع خشمگین شدن یک درد را زنده می‌کنید؟ می‌دانید چه کسی درد را زنده می‌کند؟
 چرا موقع کار کردن روی خودتان می‌پرسید آیا من دارم به خدا زنده می‌شوم؟ آیا زنده شده‌ام؟ چه کار دارید که شده‌اید یا نه؟! از خودتان بپرسید، آیا کار معنوی‌ام تاکنون که به این سن رسیده‌ام واقعاً کار بامزد بوده است یا بی‌مزد؟

آیا می‌دانید اگر براساس دردهای مرکزمان فکر کنیم و عملی انجام دهیم چه عواقبی در پی دارد؟ انعکاس آن در بیرون چه می‌شود؟
 چرا میل داریم به این که هر لحظه یک همانیدگی، یک درد را در مرکزمان قرار دهیم؟ مقصود ما از این کار چیست؟
 چرا به عنوان هشیاری روی همانیدگی‌ها تمرکز نمی‌کنیم؟

چه حکمتی دارد که ما این همه روی انسان‌های دیگر تمرکز می‌کنیم و می‌خواهیم آن‌ها را تغییر دهیم؟ ولی در فکر خوب کردن بیماری همانیدگی‌های خودمان نیستیم؟! این که ما در تصوراتمان می‌گوییم خدا ما را به این روز انداخته، به نظر شما غلط است یا درست؟

آیا کینه‌های جمعی ننگ نیست؟ این که تعداد زیادی از جمعیت از عده زیادی دیگر کینه تاریخی دارند، ننگ نیست؟ اگر ننگ نیست پس چیست؟ اگر من ذهنی داریم چه کارهای مفیدی برای رها شدن از همانیدگی‌ها انجام می‌دهیم؟



خانم مهردادخت از چالوس



به نام خدا سلام بر شما پدر مهربان و همه دوستان عزیز.

این دو ره آمد در روش یا صبر یا شکر نعم
بی شمع روی تو نتان دیدن مرین دو راه را

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

ما زمانی می توانیم شکر گزار واقعی خدا باشیم که از دید همانیدگی ها نبینیم. چون یک من ذهنی که از دید چیزی می بیند و آن چیز جزء یکی از خواسته های اوست، حتی اگر آن را بدست آورد ممکن است شکر زبانی کند ولی عملاً شکر گزار نیست. زیرا من ذهنی او حریص است و بیشتر می خواهد و یا به دنبال یک چیز زیباتر و بهتری هست. بنابراین شکرگزاری واقعی زمانی صورت می گیرد که همانیدگی ها را کنار گذاشت و از طریق مرکز عدم و با نور خدا دید. چون آن وقت همه چیز برای تو زیبا و دوست داشتنی است و به داشته های خود هم قانع هستی و شکرگزاری. با صبر و پذیرش هم می توان از دید من ذهنی خلاص شد. در راه معنویت و زنده شدن به خدا هم این دو راه صبر و شکر نعمت ها بسیار موثر هستند و بدون عدم کردن مرکز و دیدن از طریق نور خدا نمی توان این دو را دید. یعنی متوجه صبر و شکر واقعی نمی شویم.

ور دو سه روز چشم را بند کنی باتقوا
چشمه چشم حس را بحر در عیان کنی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۶۵
اگر با پرهیز کردن مدتی این چشم من ذهنی را ببندیم که فقط ظواهر را می بیند و از طریق همانیدگی ها نبینیم
نتیجه آن دیدن چشمه جوشان یا دریای پر از مروارید الهی است که نیروی شفا بخشی دارد.

رو به خاک آریم کز وی رسته ایم
دل چرا در بی وفایان بسته ایم؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۷
پس باید رو به سوی خاک بیاوریم که از اول هم از همان خاک بودیم. خاک در این جا دو معنا دارد یکی جسم ما
که از مواد شیمیایی تشکیل شده و دیگری از لحاظ روح که از خاک زندگی رویده ایم. وقتی ما باید دوباره به آن
مرکز عدم رجوع کنیم، پس چرا به این بی وفایان یا چیزهای آفل دنیا دل بسته ایم و آن ها را رها نمی کنیم؟ بهتر
است همیشه روی خود را سوی خدا کنیم.

روح او خود از نُفوس و از عُقُول
روح، اصول خویش را کرده نُکول

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۰
روح ما که از جنس روح خدا و نفس خدا یا خرد خداست و این خرد خداست که تمام کائنات را اداره می‌کند.
پس چرا روح یا هشیاری ما اصل خود را فراموش کرده است و مرتب به یاد آفلین هست؟

یارکان پنج روزه یافتی
روزِ یارانِ کهن برتافتی؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۲
وقتی ما به این جهان قدم گذاشتیم چیزهای موقتی بی اهمیت و گذرا را یار خود قرار دادیم و از آن‌ها زندگی و دوستی خواستیم و از مرکز عدم که از نخست از همان جنس بودیم و یار قدیمی ما بود روی خود را برگرداندیم.
چرا؟ چون علاقه‌مند به همانیده شدن با آفلین شدیم و از آن‌ها زندگی خواستیم و این عمل ما را از خدا و معنویت و انسان‌های معنوی به حضور رسیده دور ساخت.

پیش از آنکه شب شود جامه بجو
روز را ضایع مکن در گفت و گو

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸
بنابراین قبل از این که شب شود یا عمر ما به پایان برسد باید لباس من ذهنی را درآوریم و لباس حضور را جستجو کنیم و بپوشیم تا در تاریکی ذهن بیشتر از این به راه و روش دردمندانه من ذهنی خود ادامه ندهیم. بدین ترتیب عمر خود را هم ضایع نمی‌کنیم و فرصت را غنیمت می‌شماریم و به گفت و گوی ذهنی خاتمه می‌دهیم.

من به صحرا خلوتی بگزیده‌ام
خلق را من دزدِ جامه دیده‌ام

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۹
و یا فضا را باز کنیم و خلوتی را برای خود برگزینیم و ذهن را از افکار بیهوده خالی کنیم. به دیگران هم کاری نداشته باشیم و از آن‌ها کمک نخواهیم، بلکه فقط به خدا پناه ببریم.

گر دری بر بسته شد، ده در گشاد
گر قچی شد، حق عوض اُشتر بداد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۴

و بدانیم اگر دری بسته شد باید مطمئن باشیم درهای زیاد دیگری به روی ما باز خواهد شد؛ یعنی اگر یک همانیدگی را از دست دهیم و مسئله یا مشکلی برای ما ایجاد شد، با صبر و پذیرش ما، خدا هم درهای دیگری را به روی ما باز می کند که کلید مسائل ماست. با کمال احترام و سپاس از همه بزرگواران و کودکان عشق که در این راه زحمت می کشند.

مهردخت از چالوس



خانم نازنین از کرج



سلام جناب آقای شهبازی عزیز وقت بخیر و خدا قوت و عرض سلام خدمت تمام گنج حضوری های عزیز برای پیامهای بسیار عالی و آموزنده. اگر چه تمام ابیات مولانا کلیدی و شاه بیت است ولی من تعداد کمی از این ابیات را انتخاب کردم که مدام در فراز و نشیب های زندگی از آنها استفاده می کنم و مرتب تکرار می کنم که با شما دوستان به اشتراک می گذارم.

جنس رود سوی جنس، بس بود این امتحان
شه سوی شه می رود، خر سوی خر می رود

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۸۸
هر لحظه باید ناظر خودم باشم که به سوی خدا می روم یا به سوی من ذهنی. که این بستگی به جنس مرکزم دارد. اگر مرکزم عدم است بسوی خدا و اگر پر از همانیدگی ست پس بسوی من ذهنی می روم.

خیره میا خیره مرو، جانب بازار جهان
زان که در این بیع و شری، این ندهی آن نبری
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۵۵

طبق قانون جبران هیچ چیز مجانی نیست. نه در این دنیا و نه در دنیای عرفان و معنویات. پس اگر می‌خواهیم به وصال یار برسیم باید همانندگی هایمان را رها کنیم.

هر چه از وی شاد گردی در جهان
از فراق او بیندیش آن زمان

زانچه گشتی شاد، بس کس شاد شد
آخر از وی جست و همچون باد شد

از تو هم بجهد، تو دل بر وی منه
پیش از آن کو بجهد، از وی تو بجه

–مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷ الی ۳۶۹۹

تمام همانیدگی های ما آفل هستند و روزی از بین خواهند رفت و ما درد خواهیم کشید پس بهتر است که هر چه زودتر خودمان را از همانیدگی ها رها و آزاد کنیم. که در صورت از دست دادنشان درد نکشیم و آگاه باشیم هیچ چیز در این دنیا ماندنی نیست.

چون به هر فکری که دل خواهی سپرد
از تو چیزی در نهان خواهند برد

–مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۵
باید آگاه باشیم که این فکری که می کنیم ما را به کجا می بره. شاید یه دزد باشه که حضور ما را بدزدد تا من ذهنیمان را قوی کند.

خویش را تسلیم کن بر دام مزد
وانگه از خود بی زخود چیزی بدزد

–مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

لازم است که گاهی ما دزد شویم و از خودمان همانیدگی هایمان را بدزدیم البته با پذیرش و تسلیم و فضاگشایی.

لقمه اندازه خور ای مرد حریص
گر چه باشد لقمه حلوا و خبیص

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۹۹
حد خودمان را بدانیم و حرص و آز نداشته باشیم و با هر چیزی مخصوصا چیزهای وسوسه انگیز همانیده نشویم.

هر که با ناراستان همسنگ شد
در کمی افتاد و عقلش دنگ شد

- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳
مواظب باشیم که با منهای ذهنی همنشین نشویم چون مثل آنها بی عقل می شیم.

گر همان عیبت نبود، ایمن مباش
بوک آن عیب از تو گردد نیز فاش

– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۸

اگر عیبی را در دیگران می بینیم بدانیم که آن عیب صد در صد در ما هم هست.

هر ندایی که تو را حرص آورد
بانگ گرگی دان که او مردم درد

– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۹

زمانیکه به دنبال ندای هر چه بیشتر بهتر هستیم بدانیم که به بدبختی و فلاکت می افتیم.

هر ندایی که تو را بالا کشید
آن ندا می‌دان که از بالا رسید

-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۸

وقتی به دنبال ندای پذیرش و تسلیم و فضاگشایی هستیم بدانیم که آن ندا از طرف زندگی است و ما در مسیر شادی و آرامش و خوشبختی هستیم.

هر که بستاید تو را دشنام ده
سود و سرمایه به مفلس وام ده

-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۰

زمانی که از تعریف و تمجید دیگران نسبت به خودمان لذت می‌بریم بدانیم که من ذهنی داریم و به بیراهه می‌رویم پس باید این شیرینی تلخ را به خودشان پس بدهیم.

آن دعا حق می کند، چون او فناست
آن دعا و آن اجابت از خداست

-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۲۰

اگر من ذهنیمان را به صفر برسانیم دیگر خدا برای ما دعا می کند یا به عبارتی خودش دعا می کند و خودش هم اجابت می کند.

تویی فرزند جان، کار تو عشق است
چرا رفتی تو و هر کاره گشتی؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۶۰

زمانیکه می ترسیم، خشمگین هستیم، حسادت می کنیم و انتظار و توقع داریم و درد و رنجش داریم یعنی از طریق من ذهنی فکر و عمل می کنیم در صورتیکه ما فرزند خداوند هستیم و باید از طریق او فکر و عمل کنیم.

و اما بیت طلایی:
عشق، آن شعله‌ست، کو چون برفروخت
هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۸۸


باید شعله عشق ما به خدا شعله ور شود و این شعله تمام همانیدگی های ما را بسوزاند تا ما به وحدت با خدا برسیم و این میسر نمی‌شود الا با پذیرش اتفاق این لحظه و هر لحظه و تسلیم و فضاگشایی تا ما به او یا معشوق برسیم و یکی شویم.

با تشکر نازنین از کرج 



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com